

ولایت عهدی حضرت رضا علیه السلام

خداوند به آدمی دودیده داده است یک دیده در سر و یک دیده در سر ، چشمی در ظاهر و چشمی در باطن. از دیدهٔ سر و چشم ظاهر تعبیر به بصر و از دیدهٔ دل و چشم باطن تعبیر به بصیرت و بینش می شود .

مقصود من در اینجا بیان مسأله علمی و موضوع مهم کلامی نیست که یکی از مباحث دقیق و قابل تحقیق و مورد اختلاف شدید متکلمان است در اینکه آیا این اشتباه مربوط به خطای حس است که در شعلهٔ جواله یا خط مستقیم دیدن قطرات باران و یا کثری و اعوجاج چوب مستقیم را در آب دیدن که مشهور نسبت به باصره داده اند و خطای حس نامیده و برخی بحساب خطای نفس گذاشته و معتزک آراء تشکیل داده در باره حس مشترک و صورت حاصله در آن داد سخن داده اند . بلکه نظر اینجانب در اینجا بیش از این نیست که بگویم برای تشخیص حق از باطل و سره از ناسره نظر سطحی و دیدهٔ ظاهر کافی نیست « صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی » ای بسا از نکوئیها و زیباییها که در نظر زشت آید و بسیاری از زشتیها زیبا نماید « ثم ارجع البصر کرتین ». واقع بینی و وظیفهٔ دینی است و حقیقت جوئی حق انسانی « عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم » هر چیز که در نظر آید و بشکلی جلوه نماید صورت واقعی نیز همان می بود. حضرت رسول اکرم در مقام دعا و استدعا نبودی و نگفتی که « اللهم أرنا الاشیاء کما هی » تربیت شدگان این مکتب اند که می گویند :

یارب همه مشکلات بگشای مرا و ز دل همه زنگ خورده بزدای مرا

لطفی کن و بخشایشی از روی کرم هر چیز چنانکه هست بنمای مرا

برخی از مورخان دچار اشتباه شده اند از این راه که نظر به ظواهر تاریخی

به صدور حکم مبادرت کرده و نظر قضائی دادماند .

داستان ولایت عهدی حضرت علی بن موسی الرضا(ع) از دقائق تاریخی و حقایق مهمه اسلامی است که باید تجزیه و تحلیل کرد و بگفته دانشمند معاصر عبدالله علایلی لازم است رجوع قهقرائی کردن و زمان را درنوردیدن و اوضاع و احوال را از نظر زمان و محیط دیدن توگوئی چند قرن به عقب برگشته و از نزدیک شاهد و ناظر و معاصر و معاشر است و در غیر این صورت به یقین مصونیت ندارد و از اشتباه محفوظ نماند به ویژه نسبت به افراد سیاسی بگفته مصطفی لطفی منفلوطی درجائی که باید گریست می خندد و در موقع خنده به اقتضای سیاست می گرید مردم سطحی و افراد ظاهر بین را به این ظواهر و تظاهرات می فریبد و از کار خود بهره برداری می کند . يك تن از دانشمندان بنام که در قرن هفتم اسلامی شهرت بسزائی دارد و از نویسندگان بزرگ شیعه بشمار می رود در مقام طرفداری از مامون عباسی برآمده و حتی نسبت به شیخ مفید به عنوان استعجاب شدید اعتراض می کند که چگونه نسبت کشتن حضرت امام هشتم را به مامون عباسی داده است و در تایید و تاکید این نظر عقیده سید ابن طاوس دوست معاصر و معاشر خود را نیز بیان می کند که با او موافق و همفکر است و رفته رفته کار با آنجا منتهی می شود که قاضی نور الله مرعشی انار الله برهانه نغمه ای دیگر آغازد و مامون را خلیفه شیعی معرفی کند. اینها نویسندگان و رجال معروفی هستند که تحت تأثیر همین عوامل قرار گرفته و فریفته ظواهر اعمال شده اند در صورتی که باید بکارهای چنین مردان با نظر بصیرت نگریسته باشند . نویسنده در « سرمایه - سخن » نوشته ام که مامون را با دیگر خلفای عباسی مقایسه نباید کرد زیرا این خلیفه عباسی از دوران طفولیت تا زمان کهولت با علما و دانشمندان مصاحبت و مجالست داشت و محصول عقل همه ی عقلا در اختیار او بود .

گذشته از آن که از او ان کودکی بطور کلاسیک درس خوانده و نبوغ خود را نشان داده است در کلاس درس نیز احراز لیاقت و ابراز کفایت می کرده است . اگر حافظه خطا نکرده باشد این داستان را در المستطرف دیده ام که روزی از درس بازگشت و پدرش هرون الرشید وضو می ساخت و مسواک در دست داشت پس از سلام و جواب هرون

پرسید امروز چه موضوع درسی داشتی و چه درس آموختی. گفت امروز مبحث جمع وقواعد صرفی و اشتقاقی آن را درس می دادند. هرون پرسید جمع مساوڪ چه باشد و چگونه بسته می شود. مامون تاملی کرد گفت **ضد محاسنك** خوانندگان می دانند كه جمع مساوڪ چیست ولی چون كلمه معنی دیگری هم دارد و خالی از قبیح نیست با آنكه در جمع مساوڪ آن معنی مقصود نیست مامون تصریح به كلمه **مساووك** نكرد و رعایت ادب كرد و در عین حال با كلمه زیبایی قدرت ادبی خود را نشان داد و از همان روز هرون برای این فرزند حساب جدائی باز كرد و مورد احترام قرار داد. او نیز اعتماد پدر را بخود بیش از پیش جلب می كرد و نبوغ و رشد خود را ظاهر ترمی ساخت. وقتی بدو گفت از من چیزی بخواه او سفارش كارمندان كشوری و لشكری را كرد كه حقوق و شهریه آنان به موقع برسد تا ناراحت نباشند. مجامع علمی و جوامع ادبی رونق یافت. فضلا و دانشمندان نزد او گرد آمدند. دانش پژوهان خارجی و داخلی از هر سو بمرکز متوجه شدند. ترجمه كتب علمی به زبان عربی رایج و دربار مامون بهترین انجمن علمی و ادبی بود. با این مقدمات اعمال و اقوال او چون يك فرد عامی نیست پدران او از بنی عباس و پیشینیان آنها از امویان سیاستی تند و خشن می داشتند. کیست كه نداند رفتار ظالمانه و ستمگری خائنانه عباسیان كمتر از بنی امیه نبود. منصور دوانیقی مجسمه شقاوت و قساوت بود. كشتن سادات به طرق وحشیانه كه بی شك در قرون وسطی نیز كم نظیر بوده است. جوان و پیر شرفاء و سادات را در میان ستون عمارات گذاشتن و بی محابا فرمان قتل و غارت و آتش سوزی دادن. دریکی از همین موارد است كه حضرت امام جعفر صادق در میان شعله های آتش راه می رفت و می فرمود «انابن اعراب الثری انابن ابرهیم خلیل الله». هر قدر آنان دشمنی بیشتر كردند دوستی و علاقه نسبت بخاندان رسالت بیشتر شد. جای سخن نیست مظلومیت ایجاد محبوبیت می كند. از يك سو این فشار بناچار آنان را بیدار كرد و از دیگر سو سبب تنبه و عامل توجه بخدا می شود.

بهیچ قیمت مردم پای از در خانه آنها نکشیدند و دست از دامن آنان برنداشتند مامون خلیفه فاضل درس خوانده و سرد و گرم چشیده و تجربه دیده از رفتار پدران خود عبرت آموخته و با تجارب اندوخته بیامیخته و بدین نتیجه رسید که علت این توجه قلبی و علاقه معنوی امت و ملت نسبت به خاندان علوی اختفاء و دوری آنان است از اجتماع. باید آنها را بدام دنیا انداختن و بزخارف مشغول ساختن تا از نظرها ساقط معرفی شوند. پس از آن که جاه طلب و دنیا پرست معرفی شدند مدح و ستایش تبدیل بقبح و نکوهش خواهد شد و باین سوابق اگر بخواهیم اعلان و اعلام کنیم که علویان از گوشه‌ی انزوا و اختفا بدر آیند تا مورد اکرام و انعام قرار گیرند باور ندارند و از ما نپذیرند بهتر آنست که بزرگترین شخصیت دینی و علمی و روحانی خاندان رسالت را احضار و حسن نیت و نظر خود را نسبت بوی اظهار داریم. سایر علویان و اشراف نیز از پرده استتار بدر آیند و چون وارد اجتماع شوند برنگ اجتماع در آیند و چون مردم اعمال و رفتار آنان را ببینند نسبت به آنان بددل شوند و مقصود حاصل آید. این نظر خود را بطور طبیعی با فضل بن سهل وزیر دربار مشاور پرکار خود در میان گذاشت و بوی گفت که من اراده دارم خلافت را بیک تن از علویان باز گذارم و بهتر آنکه در این موضوع برادر تو حسن بن سهل مرد پخته و آزموده است نظر خود را بگوید. چنین اراده دارم که علی بن موسی الرضا را از حجاز بدین صوب باز آورم و از خلافت بگذرم شما با هم مذاکره و مشاوره کنید آزادانه عقیده خود را بگوئید و هر چه زودتر مرا از نتیجه مذاکرات خود مطلع سازید.

طوری ماهرانه نقشه خود را اجرا و نقش خود را ایفا می کرد که نزدیکترین کسانش ذوالریاستین وزیر دربار نیز بی به مقصود او نبرد. حسن بن سهل در اولین فرصت که بحضور آمد عیوب و مفاسدی برای این کار برشمرد که مهمترین آنها از دست دادن خلافت و بر باد دادن نتایج زحمات چندین ساله است خلافتی که بقیمت خونهای بسیار بدان رسیده‌ای چگونه برایگان از دست می دهی. مامون بانهایت خونسردی چنان که شیوهی مردان سیاسی است گفت حقیقت امر اینست که من با خدای خویش عهدی

دارم و پیمانی بسته‌ام در آن ایام که با برادر خود امین در جنگ بودم عهد کردم که اگر پیروزی یافتم و بر او غالب آمدم خلافت را به افضل واعلم از آل امیرالمؤمنین بازگذارم و تسلیم نمایم و در این کار تصمیم قطعی دارم و مقصود من ازمشورت باشما آن بود که مبادا در تشخیص خود خطا کرده باشم و گرنه در اصل موضوع و نفس قضیه نیازی به نظر دادن نیست. عقیده من اینست که علی بن موسی الرضا افضل واعلم و از همدواتقی از همه‌ی فرزندان علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است آیا شما نیز موافق هستید و او را چنین می‌شناسید یا دیگرگی را معرفی می‌کنید؟ هر دو برادر بیک نظر گفتند این امر قابل بحث نیست همگان بر این حقیقت واقف هستند و کسی را در این باره تردید نیست. سپس بفضل دستور داد که شما به حضرت علی بن موسی ابلاغ کنید که من اراده دارم که خود را از خلافت خلع کرده و شما را برگزینم و به خلافت نصیب کنم و نخست خود من بیعت خواهم کرد تا این امر استوار گردد و خلافت استقرار یابد. چون موضوع ابلاغ شد در پاسخ آن، حضرت امام هشتم به فضل فرمود به خلیفه بگو از این فکر صرف نظر کرده و از این خیال منصرف شود بهتر آنستکه بجای این گونه افکار و نقشه‌ها فکر خود را در بهبود امور مردم صرف کنند و به نظم اجتماع پردازند. مامون در موضوع پیام اصرار و ابرام کرد و حضرت امام در مقام رد و انکار را اصرار می‌ورزید. از آن به بعد خود در مقام آن برآمد که ملاقاتهای دوستانه بیشتر کند آری «در میان راز معشوقان قلم نامحرم است». شاید نتوانسته‌اند مقصود مرا چنانکه هست بیان کنند «مکروا و مکرا الله و الله خیر الماکرین».

امام هشتم قبول نکردند و جوابی منطقی دادند که مامون را سخت ناراحت کرد و با حالت عصبی و قیافه‌ی گرفته و جدی گفت اکنون که خلافت را نپذیرفتی پذیرفتن ولیعهدی مانعی ندارد و از قبول آن چاره و بدی نیست پس از من خلیفه مسلمین شما هستید آن مجلس نیز با انکار و سهل انگاری بر گزار شد روزی چند بگذشت و بوسیله فضل بن سهل تقاضی تکرار شد. در یکی از جلسات مامون گفت من از خلیفه دوم کمتر نیستم او موضوع خلافت را به شوری باز گذاشت و شش تن را

نام برد که بایستی اینان يك تن از میان خود برگزینند و مدت مهلت سه روز بیش نباشد اگر سه روز بگذرد و خلیفه تعیین نگشت هرشش تن را بکشند. این سابقه تکلیف را روشن می کند این تهدید در ضمن سخن بود و ادامه داد که فضل مامور است از نظر نجومی ساعت مناسبی رامعین کند تا موضوع ولیعهدی در ساعت میمون و مبارکی انجام پذیرد. فضل در نجوم دستی داشت و مامون نیز تاحدی مطلع بود و به احکام نجومی پایند و علاقه مند. فضل به طالع سرطان که مشتری در آن می بود وقتی را انتخاب کرد این سخن از حضرت علی بن موسی معروف است که فرموده اند:

« ولكن الجفر والجماعة يدلان على خلاف ذلك »

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست جمال الدین قفطی در کتاب « اخبار العلماء باخبار الحکماء » آورده است که عبدالله بن سهل نوبختی که در نجوم مهارتی تام داشت و ریاضی دان معروف زمان بود هر چند از نقشه اساسی و نقش سیاسی مامون مستحضر نبود ولی اجمالاً دانسته بود که این کار و حسن نیت و ابتکار از مامون بسیار بعید بنظر می رسد ولی ظواهر پشتکار عجیبی نشان می دهد و در مقام مخاطب نسبت به امام هشتم فروتنی می کند ولی استادی عبدالله در نجوم مورد اتفاق همگان بود و حقاً بایستی تعیین ساعت سعدر را برای چنین مهمی از او بخواهند و بدیگری مراجعه نکنند هر چند که این عذر را مامون از او بخواست و گفت جو یا شدم و دسترسی بشما نداشتم بناچار فضل را گفتم که ساعت را معین کرده و مقصود تامین شده است. عبدالله گفته است با تمام این تفصیلات نتوانستم باور کنم که مطلب بهمین سادگی است و مامون خلیفه عباسی حاضر بوده از خلافت صرف نظر کند و بحضرت امام هشتم تفویض نماید و چون امام از قبول آن استنکاف ورزیده تن در داده که پس از او خلیفه شود گوید من در مقام آن بر آمدم که این معما را حل کرده و به کشف این راز توفیق یابم. زایچه ای ترسیم کردم از نظر فنی ساعت را بسیار ناهناسب و نحس یافتم. نامه ای ضمیمه کردم و با آن زایچه فرستادم از آنجا که خود مامون بعضی اصطلاحات می دانست از نظر نجومی مطلب را فهماندم که نظر جناب

فضل ذوالریاستین فقط به‌مشتری بود که در بیت الشرف است ولی از این نکته غافل بوده است که سرطان برجی منقلب و علاوه در چهارمین بیت که بیت العاقبه است مرینج نحس واقع است اصلاً این کار مهم با این ساعت مناسب نیست و مقصود حاصل نمی‌شود و به نتیجه نمی‌رسد. نامه را امضا کرده و بوسیله يك تن از دوستان درباری فرستادم و انتظار داشتم که ترتیب اثر داده خواهد شد «ای‌وای بر من دل‌امیدوار من». دستخط خلیفه در پاسخ نامه من صادر شد که این موضوع را باید بکلی فراموش کنی مبادا فضل بن سهل آگاهی یابد اگر فضل تغییر عقیده دهد و ساعت تعویض شود از ناحیه و ناصیه تومی‌دائم و ترا دشمن خود خواهم شناخت «زبان سرخ سر سبزمی‌دهد بر باد». در این باره باز هم بیاری خدا سخن خواهم داشت و مقاله خواهیم نگاشت در این شماره بدین حد اکتفا می‌شود و در پایان چند بیتی از غزل استاد ارجمند مرحوم ادیب نیشابوری می‌آورم و بدین وسیله حق‌گزاری می‌کنم ، تو گوئی که گوشم بر آواز اوست :

بی نیازم از من و ما گرچه سر تا پا نیازم

جز حقیقت نیستم هر چند سر تا پا مجازم

این برهنه پاوسر درویش سلطان خراسان

بندۀ میرعرب فرمانده شاه و حجازم

قیس عامر نیستم تا خوکنم با روی لیلی

شاه غزنی نیستم تاره زند موی ایازم

من مدد از کس جز از شاه خراسان می‌نخواهم

رازم از هر کس چه می‌پرسی که بامولاست رازم

چاره ساز درد من جز همت مولی نباشد

از پزشکان طبیعت چند جوئی چاره سازم

سید محمد باقر سبزواری

* هیئت تحریریه نامه آستان قدس ضمن اظهار امتنان از آقای سید محمد باقر سبزواری استاد محترم دانشگاه طهران و نویسنده این مقاله انتظار دارد با ادامه همکاری خود خوانندگان و علاقه‌مندان را مستفیض دارند